دیدار با آقای جمالزاده

خواجه نوری، محسن

محسن خواجه نوری‏ جناب آقای دکتر وحیدنیا در نخستین شمارهء مجلهء وزین وحید مقاله‏ای‏ بقلم نویسندهء گرانمایه جناب آقای جمالزاده خواندم که مرا بی‏اختیار بیاد خاطره‏ای‏ دیرین انداخت که نقل آن از لحاظ معرفی احساسات باطنی آن استاد ارجمند مفید بنظر میرسد.

قریب هفت سال قبل بقصد انجام مأموریتی بشهر ژنو وارد شدم و بمحض‏ رسیدن به هتل با اشتیاق فراوان گوشی تلفن را برداشته شماره منزل استاد را گرفتم‏ و صدای گرم ایشان را شنیدم که فرمود-«محسن جان چه بموقع آمدی!با تو کار واجبی دارم اگر میتوانی قراری برای امروز بگذار که با هم ملاقات کنیم.»

در جواب عرض کردم-«امروز صبح آزادم و اشتیاق زیارتتان را دارم.»

فرمود-«بسیار خوب از هتل خارج مشو الساعه نزد تو خواهم آمد» طولی نکشید که صورت متبسم و جذاب استاد در سرسرای هتل نمایان گردید و پس از روبوسی و تعارفات فراوان تصمیم گرفتیم برای گردش بسمت ساحل دریاچه‏ روانه شویم-موسم پائیز بود و آفتاب درخشان از آسمان صاف میتابید.هوا نسبتا رو بسردی میرفت و آن باد معروف ژنو میوزید و امواج دریاچه بطور منظم بر سنگهای‏ ساحلی میخورد و صدای یکنواخت آن گوش را نوازش میداد-گردشگاه کنار دریاچه بسیار خلوت بود فقط گاهگاهی پیرمرد و یا پیرزنی را میدیدیم که بپرندگان‏ و قوهای روی آب نان تقسیم میکردند و ایام استراحت آخر عمر خود را با تفریحی‏ معصومانه بسر میبردند-چند کودک هم با مادران خود سرگرم بازی بودند-ما دو نفر هم روی نیمکتی قرار گرفته مناظر کوه و دریاچه را تماشا میکردیم و دست یکدیگر را باشوق و محبت میفشردیم-درست بخاطر ندارم کدامیک صحبت را آغاز نمودیم-گمان میکنم ابتدا از زیبائی کوه سالو و آرامش محیط و راحتی‏ زندگانی در کشور سویس مطلبی از اینجانب گفته شد و همین بیان احساسات‏ مصاحب عزیزم را برانگیخت.

-«عجیب است هرکس از ایران میآید همین را میگوید!همه آرزومندند که خود را در این فراموشخانه زنده بگور کنند-با این فرنگیهای مادی معاشر شوند-از دوستان و خویشان دوری جویند و زندگی خود را به بیهودگی بسر برند»

گفتم-«ولی من شخصا اینطور فکر نمیکنم و زندگانی متلاطم و پرشور خود را در وطنم دوست میدارم اما این سکوت،این نظم،این پاکیزگی و این‏ گلکاری زیبا همه از چیزهای مطلوبی است که خیلی آرزو دارم در وطنم نیز برای‏ همه کس فراهم گردد.»

در اینموقع دوست عزیزم صحبتم را قطع کرد و باحال عصبی گفت- «فراهم گردد!چگونه فراهم گردد؟کی فراهم کند؟اگر ما خودمان بفکر مملکتمان نباشیم و در تأمین زندگانی بهتر برای مردم کوشش نکنیم چگونه‏ ممکن است این آرزوها برآورده شود-من خودم را مقصر میدانم که چرا بیش از این نمیتوانم برای کشورم مفید باشم.»

گفتم-شما تابحال در دفتر بین‏المللی کار خدمات بزرگی بسود کشورتان‏ انجام داده‏اید و ما نیز اگر توانسته‏ایم این افکار ترقیخواهانه را در ایران عملی‏ سازیم و اندک توفیقی از این راه حاصل شده،مدیون سعی و کوشش شما در ژنو بوده‏ است که همواره از اینجا ما را راهنمائی کرده‏اید.

آقای جمالزاده مجددا صحبت مرا با این جمله قطع کرد-«تابحال‏ صحیح است!ولی حالا که بازنشسته شده‏ام وجود من چه خاصیتی در اینجا دارد؟»

گفتم-این کتابهائیکه مینویسید-این ترجمه‏هائیکه میکنید اینها همه خدمت است چرا شما قدر و ارزش خود را این اندازه کوچک فرض میکنید؟»

او گفت-«محسن‏جان!تعارف را کنار بگذار!راستش را بخواهی از این زندگانی خسته شده‏ام دیگر تحمل دیدن این فرنگیها را ندارم-دوستان‏ ایرانی که با من هم‏ذوق و همفکر باشند در ژنو دیربدیر پیدا میشوند راستی از تنهائی رنج میبرم-بغیر ازاگی که در حقیقة زن باوفا و همراهی است و از هر جهت‏ سعی میکند که ایام انزوای مرا شیرین و باصفا سازد،همنفس و همفکر دیگری ندارم‏ اغلب اوقات تنها می‏نشینم و بیاد ایام کودکی خود میاندیشم و خاطرات شهر اصفهان و دوستان همبازی دیرین فکر مرا مشغول میسازد-ایام سختی و مبارزه‏ اوقات تحصیل و تنگدستی همه مانند پردهء سینما از برابر چشمانم میگذرد-افسوس‏ که بین گذشته و حال دره‏ای عمیق موجود است.این خدم طولانی در دفتر بین‏ المللی کار در ژنو،این آپارتمان،این اثاثیه و این کتابها مرا در اینجا میخکوب‏ کرده است و جرأت آنرا ندارم که این راحتی ظاهری و وسائل کارم را رها کنم. بارها بفکر مراجعت بوطن افتاده‏ام اما خودت میدانی که در ایران وسیلهء زندگانی‏ ندارم اگر این آپارتمان را از دست بدهم با مبلغ مال الاجارهء آن نمیتوانم خانهء مناسبی در طهران اجاره کنم کتابهایم که ابراز کار من است و بسیاری مشکلات دیگر مانند کوهی در مقابلم قرار گرفته مانع بزرگی را تشکیل داده‏اند.»

حس کردم که ایندوست عزیز از دوری وطن رنج میبرد ولی قادر نیست که‏ درد هجران خود را علاج کند.او را تسلی دادم و گفتم-«قلم شما بزرگترین و گرانبهاترین خدمات را انجام داده است-شما با شیوه‏های شیرین و ماهرانه معایب‏ و اشتباهات اجتماعی را نشان داده‏اید و مردم ایران را براه سعادت هدایت نموده‏اید- مطمئن باشید این فاصلهء مادی اثری ندارد-در سراسر ایران نزد تمام علاقمندان‏ بادبیات و علوم اجتماعی اثر وجودی شما محسوس است و علاقمندان بیشمار دارید که‏ آرزوها و نظرات اصلاحی شما را در موقع مناسب بموقع اجراء خواهند گذاشت.

با چشمی پر از اشک آهی کشید و گفت«انشاء اللّه!»

بعدا فهمیدم که کار واجبی که آقای جمالزاده با من داشت این بود که‏ درد درونی دوری از وطن را نزدیک دوست صمیمی ابراز و از اینراه به ناراحتی خود اندکی تسکین بخشد.